

تفسیر آیات جهاد

www.ketab.ir

مصطفوی، فریده

تفسیر آیات جهاد / نویسنده فریده مصطفوی - تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(س)، مؤسسه چاپ و نشر عروج، ۱۳۸۴. ۱۲۹ ص.

ISBN: 964 - 335 - 775 - 9

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیا.

کتابنامه: ص. ۱۲۹: همچنین به صورت زیر نویس.

۱. جهاد در قرآن کریم، الف، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(س)، مؤسسه چاپ و نشر عروج، ب.ج. عنوان.

م ۹ ج / ۱۰۴ BP

کتابخانه ملی ایران

۲۹۷/۱۵۹

۱۷۳۶۹ - ۸۴ م

کد / ۱۹۷۹



مؤسسه چاپ و نشر عروج

□ تفسیر آیات جهاد

○ نویسنده: فریده مصطفوی (خمینی)

○ ناشر: چاپ و نشر عروج (وابسته به مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(س))

○ چاپ اول: ۱۳۸۴

○ شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

○ قیمت: ۱۰۰۰ تومان

خیابان انقلاب بین فروردین و فخر رازی، فروشگاه مرکزی تلفن: ۶۴۰۴۸۷۳ - دورنگار: ۶۲۰۰۹۱۵

خیابان انقلاب تقاطع حافظ، فروشگاه شماره ۱ تلفن: ۶۷۰۱۲۹۷

خیابان انقلاب خیابان ۱۲ فروردین خیابان شهنای ژاندارمری، فروشگاه شماره ۲

حرم مطهر حضرت امام خمینی(س) ضلع شمالی، فروشگاه شماره ۳ تلفن: ۵۲۰۳۸۰۱

کلیه نمایندگیهای فروش در استانها

مراکز پخش

نشانی الکترونیکی: info@imam-Khomeini.org

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
پیشگفتار.....	الف
مقدمه.....	پ
مفاهیم جهاد.....	پ
جهاد اصغر.....	ت
جهاد اکبر.....	ث
تبیین مبانی نظری عرفان و اخلاق در خصوص جهاد با نفس.....	ج
۱. انسان موجود دو ساحتی.....	ج
۲. تأثیر مبانی فلسفی در انسان‌شناسی.....	ج
۳. رابطه شریعت و طریقت.....	خ
۴. وجه ممیزه انسان.....	خ
۵. حیات.....	د
۶. مقامات و میادین.....	ر
بخش اول: تفسیر آیات.....	
فصل اول: سوره بقره.....	۳
چرا جنگ کنیم و با چه کسی بجنگیم؟.....	۵

۸	هدف جهاد در آیه مذکور
۹	انواع جهاد
۹	۱. جهاد ابتدایی (جهاد آزادی بخش)
۱۰	۲. جهاد دفاعی
۱۰	۳. جهاد برای نابود ساختن شرک و بت پرستی
۱۱	چرا جهاد در مدینه تشریع شد؟
۲۵	فصل دوم: سوره آل عمران
۴۳	فصل سوم: سوره نساء
۵۳	فصل چهارم: سوره انفال
۶۹	فصل پنجم: سوره توبه
۸۳	فصل ششم: سوره حج
۸۹	فصل هفتم: سوره محمد (ص)، فتح، متحنه، تحریم
۸۹	سوره محمد (ص)
۹۱	سوره فتح
۹۳	سوره متحنه
۹۵	سوره تحریم
۹۷	بخش دوم: جهاد اکبر
۹۹	جهاد اکبر و بررسی مفاهیم و عوامل آن
۱۱۲	زهد، عامل مؤثر در تهذیب نفس
۱۱۴	نفس لوامه از دیدگاه قرآن
۱۱۷	فهارس
۱۱۹	فهرست آیات
۱۲۷	فهرست روایات
۱۲۹	فهرست منابع

پیشگفتار

سخن گفتن دربارهٔ جهاد که با تاریخ اسلام عجین شده و از آموزه‌های مهم دینی ما به شمار می‌رود و موجب مشخص شدن مدعیان و منافقان از مؤمنان راستین می‌شود و از دو بُعد نظری و عملی قابل طرح است، همواره انسان را لبریز از لطف ایثار و شهادت می‌کند، دنیایی سرشار از حماسه که هم در میدان نبرد تجلی می‌یابد و هم در عرصهٔ تن و مبارزه با نفس، جلوه‌گر می‌شود؛ و در عصر حاضر نیز ما نمونهٔ عینی و عملی آن را در انقلاب اسلامی شاهد بودیم؛ از این رو، موضوع جهاد از اهمیت ویژه در اسلام برخوردار است تا آنجا که در قرآن، همدیف ایمان محسوب شده و کسی که به آن مبادرت ورزد، از مواهب الهی همچون رحمت و بخشش و رضایت و بهشت برینش بهره‌مند می‌گردد؛ به همین دلیل نگارنده بر آن شد که به تبیین جهاد از دیدگاه قرآن و تفاسیر بپردازد.

این کتاب در یک مقدمه و دو بخش تنظیم شده که مفاهیم جهاد و انواع آن و دلایل وجوب آن در ضمن مقدمه بیان گردیده است؛ در بخش اول، ابتدا آیاتی از قرآن که به نحوی با موضوع جهاد ارتباط داشته‌اند، ذکر شده، سپس با توجه به تفاسیری چون المیزان، نمونه، شتر، آن آیات مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند.

در این بخش که به ترتیب سوره‌های قرآن تنظیم شده، در هر سوره نیز ترتیب آیات لحاظ گردیده است. تفسیر آیات مورد نظر با مراجعه به تفاسیر، از بُعد جهاد، گزینش و

نقل شده است و روش کار به این صورت است که در ابتدای بحث از هر آیه، درباره برخی لغات توضیح مختصری ذکر، و گاه به ضرورت، شأن نزولهای مرتبط با موضوع جهاد، آورده شده است، ترجمه آیات نیز معمولاً در پاورقی آمده؛ اما در مواردی نیز ترجمه بخشهایی از آیات مورد نظر در داخل متن ذکر گردیده است.

لازم است یادآوری شود که در برخی از آیات گزینش شده مستقیماً به لفظ جهاد اشاره نشده؛ اما به دلیل وابستگی مطالب آنها به موضوع، تفاسیرشان آمده و کوشش شده است که مضامین جهاد از بطن آنها استنتاج گردد. گاه مضمون و محتوای برخی آیات و تفاسیر آنها، موقوف المعانی است که سبب شده اینگونه آیات با هم مطرح شوند.

در بخش دوم ضمن معرفی جهاد اکبر از دیدگاه حضرت رسول (ص) - که آن را «جهاد با نفس» دانسته اند - جایگاه نفس و راههای کمال و یا انحطاط آن تبیین گردیده است؛ به همین دلیل، ضمن توجه به ابعاد آن از دیدگاه آیات و روایات، جهاد با نفس موجب تسلط بر آن دانسته شده است؛ همچنین در این بخش از اهمیت عقل در مبارزه با نفس امّاره، و پرهیز از دوستی با افراد فاسق و احمق، و نیز عادت دادن نفس به کارهای نیک برای آباد گردانیدن آخرت سخن به میان آمده است؛ سپس از زهد، به عنوان عامل مؤثر در تهذیب نفس یاد شده و در پایان، نفس لّوامة از دیدگاه قرآن معرفی گردیده است.

در اینجا لازم است از آیت الله سید محمد موسوی بجنوردی که نگارش مقدمه کتاب را به عهده گرفته، تشکر کنم؛ امید است این اثر برای علاقه‌مندان به مضامین و محتوای آیات قرآن و رهروان آن، سودمند افتد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

فریده مصطفوی (خمینی)

زمستان ۱۳۸۳

مفاهیم جهاد

جهاد در لغت مشتق از ریشه «جهد» به معنای وسعت، قدرت، توان، طاقت، نیرو، یا نهایت تلاش و مشقت و سختکوشی است؛ و در اصطلاح فقها عبارت از «بذل النفس و المال لإعلاء كلمة الاسلام و إقامة شعائر الايمان» می باشد. فقها، جهاد را گذشتن از جان و مال برای اعتلا و بالا بردن کلمه اسلام و اقامه و برپا داشتن شعائر ایمان معنا کرده اند. بدین ترتیب مجاهد کسی است که هر آنچه از قدرت و توان و طاقت و نیرو در اختیار دارد، در طبق اخلاص نهد و تا آخرین حدّ وسع و امکانات خود در طوفان حوادث و بلایا و در سنگلاخ و گردباد شداید و سختیها به جان و مال و دست و پا و زبان و... در حمایت از دین حق بکوشد و در راه اعتلای کلمه حق و حیات اسلام ذره ای از بذل و ایثار آنچه دارد، دریغ نورزد و در نهایت درجه کوشش و با طیب خاطر مایه سرافرازی دین خدا در پیکار (بیرونی یا درونی) شود.

بنا بر آنچه آیات قرآن بر آن دلالت دارد مسلم است مجاهدان در راه خدا نه تنها بر قاعدان که بر یکدیگر تفضل و برتری دارند و هر که در این مجاهدت بیشتر بکوشد در تقرب جستن به درگاه الهی موفقتر خواهد بود.

جهاد را بر دو قسمت دانسته اند: جهاد اصغر و جهاد اکبر. حجم قابل توجهی از آیات قرآن به جهاد و قتال اختصاص داده شده است که بیشتر دال بر پیکار بر ضد کفار و مشرکان و دشمنان خداست؛ این جهاد را جهاد اصغر نیز می گویند. علاوه بر این جهاد،

پیامبر اکرم ﷺ از جهاد دیگری نیز نام می‌برند که جهاد اکبر یا جهاد با نفس است. در این نوشتار ابتدا به طور موجز و مختصر به بحث دربارهٔ جهاد اصغر می‌پردازیم و در ادامه، جهاد اکبر و بویژه مبانی شناخت‌شناسی آن را مورد ملاحظه قرار می‌دهیم.

جهاد اصغر

در فقه، جهاد را از فروع دین دانسته و در عداد واجبات قرار داده‌اند؛ در بحث از وجوب جهاد، آن را واجب عینی معرفی نکرده‌اند؛ اما وجوب کفایی برای آن قائل شده‌اند و این وجوب جهاد را به سیاق آیات کتب علیکم الصیام^(۱) و کتب علیکم القصاص^(۲) از آیه شریفه کتب علیکم القتال^(۳) استنباط نموده‌اند.

گرچه جهاد پیکار است؛ اما نه هر پیکاری را جهاد گویند. جهاد پیکاری است که «فی سبیل الله» باشد و همین است که جنگاوران را در دو صف در مقابل یکدیگر قرار می‌دهد: الذین امنوا یقاتلون فی سبیل الله والذین کفروا یقاتلون فی سبیل الطاغوت^(۴).

جهاد، جنگ است؛ اما نه به منظور تجاوز و تهاجم و تغلب بر حریم کشورهای دیگر یا جذب مال و ثروت آنها یا استفاده غیر مجاز از قدرت و اقتصاد و سیاست و فرهنگ و... آنها. باید به خاطر داشت که جهاد جنبه دفاعی دارد و مجاهد در راه نابودی ظلم و احقاق حق تلاش می‌کند. این دفاع می‌تواند دفاع از حقوق انسانی، ملی، قومی و فردی باشد.

قرآن کریم، فلسفه جهاد را احیای ذکر و یاد حق در صومعه‌ها، کلیساها، کنیسه‌ها و مساجد می‌داند، بدین ترتیب که اگر بساط جهاد برچیده شود، مراکزی که در آنها یاد خدا برپاست، سخت ویران خواهد شد.^(۵) همچنین قرآن، نتیجه دیگر فقدان جهاد را

۱. بقره / ۱۸۳.

۲. بقره / ۱۷۸.

۳. بقره / ۲۱۶، ۲۴۶.

۴. نساء / ۷۶.

۵. حج / ۴۰.

فراگرفتن فساد و تباهی در زمین می‌داند.^(۱)

هنگامی که قرآن از جهاد و قتال سخن می‌گوید، جهات متفاوتی از آن را مورد ملاحظه قرار می‌دهد که به طور اجمال به موارد عمده آن اشاره می‌شود:

قرآن، گاه مسلمانان را به جهاد دعوت می‌کند؛^(۲) گاه آنها را به جهاد تشویق و ترغیب می‌کند^(۳) تا در زمره مجاهدان در آیند. گاه از مقام و منزلت مجاهد و شهید در راه خدا می‌گوید.^(۴) گاه بر وجوب جهاد و قتال تأکید می‌کند.^(۵) گاه از فضیلت جهاد نسبت به اعمال خیر دیگر دم می‌زند.^(۶) گاه یادآور محبت خدا نسبت به مجاهدان می‌گردد.^(۷) گاه از پاداش و اجر عظیم آنان سخن می‌گوید^(۸) و گاه از درجات والایی که مختص آنان گردانیده است، سخن به میان می‌آورد.^(۹) گاه معامله خدا با مجاهد را گوشزد می‌کند^(۱۰) و گاه به انسان هشدار می‌دهد که ابتلا و آزمایش او از طریق جهاد است.^(۱۱)

جهاد اکبر

پیکار و مجاهدت همیشه با دشمن خدا و در خارج نیست. مجاهد می‌بایست دشمن خدا را در برون و درون ذلیل کند و یاد خدا را تعالی بخشد. از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به مجاهدانی که از سر به ای بازگشته بودند فرمود: **مَوْحِبًا يَقُومُ قُضَا الْجِهَادِ الْأَصْفَرِ وَبَقَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ**. فقیل: یا رسول الله صلی الله علیه و آله: و ما الجهاد

۱. بقره / ۲۵۱.

۲. توبه / ۴۱.

۳. انفال / ۶۵.

۴. آل عمران / ۱۶۹ بقره / ۱۵۴.

۵. بقره / ۲۱۶.

۶. توبه / ۱۹ - ۲۱.

۷. صف / ۴.

۸. نساء / ۷۴.

۹. نساء / ۹۵ - ۹۶.

۱۰. توبه / ۱۱۱.

۱۱. آل عمران / ۱۴۲ محمد (ص) / ۳۱.

الاکبر؟ قال: جهاد النفس.^(۱)

از نظر پیامبر اسلام ﷺ مجاهد برتر آن است که دشمن خدا را در درون و نفس خود به خاک مذلت بکشانند تا وجودش سراسر خدایی گردد و جان و جوهره‌اش از غیر رحمان تهی شود و صیغه حیوانی و شیطانی آن زایل گردد.

تبیین مبانی نظری عرفان و اخلاق در خصوص جهاد با نفس

معمولاً بحث در خصوص جهاد اکبر را در علم اخلاق و یا عرفان عملی به صورت ارائه طریق و نصایح عملی مطرح می‌کنند؛ اما قصد ما بر آن است که از مبانی نظری و معرفت‌شناسانه عرفان عملی و اخلاق سخن به میان آوریم. برخی از این مبانی نظری در چند فقره عرضه می‌گردد:

۱. انسان موجود دو ساحتی

از نظر دین، عرفان و فلسفه اسلامی، انسان موجودی متشکل از دو ساحت نفس و بدن است. قرآن با آنکه در مورد انواع مختلف نفس (آماره، لوازمه و مطمئنه) سخن گفته و به‌طور مکرر از خلود و بقای آن و فناء بدن یاد کرده؛ در مورد ماهیت و تعریف نفس خاموش مانده است.

در تاریخ مدون فلسفه که متعلق به یونان باستان است، افلاطون بر دو ساحتی بودن وجود انسان تأکید خاص دارد؛ در واقع این نظریه در پرتو نظریه کلی او مبنی بر وجود دو عالم محسوس و معقول، صورت‌بندی شده است. وی در پی اعتقاد به عالم مُثُل، بر این باور است که نفس روحانی انسان از عالم ایده هبوط کرده و به عالم محسوس آمده و در زندان تن گرفتار شده است. در واقع انسان موجودی مرکب از دو حقیقت است که وظیفه دارد در دیالکتیک عقلانی، دوباره خود را به عالم مُثُل برساند و به دیدار ایده‌ها نایل آید. ارسطو ادعای وجود عالم مُثُل را از افلاطون نپذیرفت و هبوط نفس را مورد انکار قرار داد. بنا بر مذاق او، نفس و بدن، صورت و ماده حقیقت واحد انسانی‌اند و رابطه آنها

۱. کلینی، محمد بن یعقوب؛ فروع؛ ج ۵، ص ۱۲، «کتاب جهاد»، باب وجوه جهاد، ح ۳.

همچون رابطه تبر و تیزی آن است. ارسطو در طبقه‌بندی قوای نفس انسانی، آن را به قوای نفس نباتی، نفس حیوانی و نفس ناطقه یا عاقله تقسیم می‌کند. فلاسفه اسلامی که در ابتدا بیشتر مشایی و پیرو ارسطو بودند گرچه رابطه ماده و صورت را میان نفس و بدن پذیرفتند و به تقسیم ارسطویی قوای نفس قائل شدند، اما در پی آموزه‌های قرآن نتوانستند به عدم هبوط نفس تن در دهند و در نتیجه به تأسی از افلاطون و ارسطو، نفس را صورت «روحانی» و «مجرد» بدن تلقی نمودند. این نظر فلاسفه در عرفان هم رسوخ کرد؛ مخصوصاً که دین نیز انسان را موجودی ملکی و ملکوتی می‌داند که از خاک سر بلند کرده است، و توانایی آن را دارد که تا مقام «اُز ادنی» اوج بگیرد.

افزون بر این، قوای نفس نیز دو شأن رحمانی یا عقلانی، و حیوانی یا شیطانی دارند که قوای عقلانی، او را به سوی ملکوت و باطن و سعادت می‌خوانند و قوای حیوانی، او را به ظاهر و شقاوت و ثقل و سنگین شدن بر ارض دعوت می‌کنند. درهائی سعادت آنگاه بر روی ایشان گشوده می‌شود که قوای عقلانی بر قوای حیوانی - بویژه شهوت و غضب و وهم - غالب آید. شقاوت نیز آنگاه شکل می‌گیرد که قوای حیوانی بر نفس انسان حاکم گردد و شهوت و غضب تحت فرمان وهم قرار گیرد.

۲. تأثیر مبانی فلسفی در انسان‌شناسی

مبانی فلسفی در نحوه نگرش به انسان بسیار مؤثرند و تغییر در این مبانی به تغییر در انسان‌شناسی منجر می‌شود. هنگامی که رویکرد نسبت به انسان دگرگونی پذیرد، نحوه عملکرد انسان نیز متحول می‌شود.

بنا بر مذاق فلاسفه مشایی، انسان در جوهره و کمون ذات، تکاپو و تحول و دگرگونی ندارد. ذات انسان در شدن و صیوریت قرار نمی‌گیرد؛ چون ذات و جوهره حرکت ندارد و حرکت مختص به اعراض است، بنابراین تحولاتی که در انسان صورت می‌پذیرد فقط در اعراض و بیرون از جوهره و جان اوست. با چنین طرز تلقی، اعمال انسان اعم از فضایل و رذایل ربطی به کمون جان او ندارد و به خارج از جوهره انسان مربوط می‌شود. در این صورت تحولات اخلاقی انسان تنها در حد تخلیه و خالی کردن جان از رذایل، و

تحلیه و زینت کردن جان به فضایل می‌گنجد. در نتیجه علم اخلاق که متکفل آراستن انسان به فضایل، و دور ریختن رذایل است؛ فقط به محدوده ظواهر و اعراض انسان محدود می‌شود و به مطالعه اموری دست می‌زند که بیرون از ذات انسان است و برای آن امور برنامه‌ریزی می‌کند؛ چنین انسان‌شناسی و فلسفه‌ای بدوی است و اکثر علمای اخلاق چنین نگرشی نسبت به انسان دارند.

اما بنا بر دیدگاه فلاسفه متعالی، انسان ذاتاً و جوهرتاً در شدن و صیوروت و حرکت است؛ چرا که از نظر آنان وجود به دو قسم ثابت و سیال تقسیم می‌شود و حرکت در جوهره و ذات است که باعث حرکت در اعراض می‌گردد. در این طرز تلقی جوهر و کمون ذات انسان در تحرک و پویایی است. بنا بر نظر فلاسفه متعالی، اعراض بیرون و خارج از ذات نیستند، بلکه مرتبه نازله ذاتند؛ یعنی دگرگونی اعراض به دلیل تحرک و پویایی ذات انسان است. بنابر چنین رویکردی اعمال انسان از جان او تراوش می‌کند و این‌طور نیست که بتوانی آنها را از یکدیگر جدا سازی یا از بیرون کسب کنی و به خود ملحق گردانی و خود را با آن زینت بخشی. اگر فضیلت یا رذیلتی در تو هست، در جان تو ریشه دارد و باید جان را متحول کنی تا رذایل از آن جدا گردد؛ در واقع انسان همانند چشمه‌ای است که از خود می‌جوشد یا آب شیرین و گوارا دارد یا تلخ و شور. هرچه در کمون ذات است، همان به بیرون می‌تراود. کسی که برای تعالی جان خود منزل به منزل، مرتبه به مرتبه، موطن به موطن، مقام به مقام و میدان به میدان طی طریق می‌کند، از اخلاق گذشته و وارد عرفان عملی شده است.

در حقیقت عرفان عملی، باطن و حقیقت علم اخلاق است. ما هیچ وقت از اخلاق جدا نمی‌شویم. وقتی به بطون اخلاق می‌رویم از امری حقیقی‌تر سر در می‌آوریم که عرفان عملی است؛ بنابراین بحث فضایل و رذایل به بحث موطن و منازل و مقامات و میادین تبدیل می‌شود. قرآن کریم هم به صیوروت و شدن جان انسان توجه دارد، آنجا که می‌فرماید: *وَمَنْ تَزَكَّى فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ وَالِیَّ اِثْلُ الْمَصِیرِ^(۱)*؛ هر کسی که جان خود را تزکیه کند صیوروت و شدنش به سوی خداست و جان‌ش متحول شده و خدایی می‌شود.

۳. رابطه شریعت و طریقت

دین، امر انسانی است؛ یعنی در رابطه با انسان معنا و مفهوم پیدا می‌کند؛ اما انسانها هم رتبه و شأن یکسان ندارند و مانند معادن ذهاب و فضه هستند. انسانها را می‌توان به دو بخش کلی عوام و خواص تقسیم کرد. اکثر مردم در طبقه عوام قرار می‌گیرند و اقل آنها خواص و نخبگان و نوادرنند.

شریعت عامه از آن عموم مردم است؛ اینان در حوزه فلسفه بدوی و کسب فضایل و دفع رذایل، یعنی حوزه اخلاق گام برمی‌دارند و دستورالعملهای متعارف اخلاقی و اوامر و نواهی شریعت را به کار می‌بندند؛ اما خواص و نوادری هم هستند که پا از عرصه اخلاق به در می‌گذارند و وارد حوزه عرفان عملی می‌شوند که می‌توان به آن شریعت خاصه یا طریقت نیز گفت. آنچه مهم است، این است که طریقت مستقل از شریعت وجود ندارد. شیخ اکبر محیی‌الدین در فتوحات در کلام زیبایی می‌فرماید: «لا طریق لنا الی الحق، الا علی الوجه المشروع» هیچ راهی در معارف الهی پیموده نمی‌شود مگر اینکه از ظاهر شریعت آغاز کنی و متأدب به آداب آن باشی. کشتی که شریعت عامه را رعایت نکند، امکان ندارد نور معرفت الهی در دلش بتابد؛ بنابراین آنان که ادعا می‌کنند (در مرتبه طریقت به شریعت نیاز نیست، دچار انحراف و کجروی شده‌اند.

۴. وجه ممیزه انسان

وجه ممیزه نفس انسانی از سایر نفوس، در اختیار داشتن نفس ناطقه یا نفس عاقله یا عقل است که سایر موجودات از آن برخوردار نیستند. حیوانات همچون انسان حس و شهوت و غضب و خیال و وهم دارند؛ اما صاحب عقل نیستند. انسان حیوان ناطق است؛ اما منظور از نطق، نطق ظاهری - که کیف محسوس است - و نطق باطنی - که کیف نفسانی است - نیست. کیف، امری عرضی است و فصل منطقی، نه فصل حقیقی انسان. فصل حقیقی انسان، نفس ناطقه اوست که ظهورات نطقی و عقلانی دارد.

عقل، طیفی گسترده دارد و از نازلترین مراتب عقول جزئی تا اعلا مرتبه، یعنی عقل محض را در بر می‌گیرد. عقول جزئی، پرتو و شعاع و تجلی عقل کلی هستند. شأن عقل،

دانایی و دارایی است؛ بنابراین اگر عقول جزئی خود را به عقل کلی نزدیک کنند، سعه وجودی پیدا می‌کنند و دارا و دانا می‌گردند و هر چه از عقل کلی دورتر شوند، ضیق وجودی پیدا می‌کنند و نادار و ناتوان می‌گردند. ناداری و ناتوانی عقول جزئی به دلیل محدودیتهای خود آن است نه به دلیل جوهره اصلی آن، که عقل است. ارسال رسل، انزال کتب، جعل شریعت، ثواب و عقاب، بهشت و جهنم، امر و نهی، اخلاق و طریقت و تکلیف همه در رابطه با انسانند؛ چون رشحه‌ای از رشحات عقل کلی در انسان تابیده است. انسان هنگامی انسان است که عقل دارد، اگر عقل او زایل شود انسانیتش از دست رفته است.

۵. حیات

حیات مقدمه هر تغییر و تحول نفسانی در انسان است، خواه این دگرگونی در جوهره و ذات باشد و خواه در اعراض و صفات.

بنا بر بیان قرآن، انسانها یا زنده‌اند یا مرده و انسانهای زنده یا فقط از حیات فیزیکی برخوردارند و یا از حیات انسانی نیز برخوردارند؛ کسانی که تنها از حیات فیزیکی برخوردارند و حیاتشان در حدّ نفس نباتی و حیوانی است، در واقع مرده‌اند؛ اما این مرگ، مرگ در انسانیت است نه در حیوانیت و نباتیت. اینان مرده‌هایی متحرکند که در میان زندگان راه می‌روند، حرف می‌زنند و... از آنجا که وجه ممیزه انسان عقل و نفس ناطقه اوست؛ اگر این شأن از نفس، حیات داشته باشد انسان به حیات انسانی زنده است و چنین انسانی هر چه در عقل پیش رود، در حیات پیش می‌رود و می‌تواند از طیف گسترده حیات بهره‌مند شود.

بدایت کار دین و شریعت و اخلاق و عرفان و قرآن با انسان از همین جا آغاز می‌شود؛ یعنی از جایی که انسان به حیات عقلانی حی و زنده است. آغاز کار خودسازی، تزکیه نفس و جهاد اکبر نیز همین جاست. در مادون آن، دیگر انسان در انسانیت پیش نمی‌رود؛ چون جلوه عقل در نفس انسانی مرده است. آغاز کار انسان از اینجا است و تا فنای فی الله و بقای بالله در طیفی گسترده امتداد می‌یابد.

برای تأیید این مدعا از خود قرآن مدد می‌جوییم: یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و
لرَسُولِهِ اِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يَحْيِيكُمْ^(۱)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید چون خدا و پیامبر، شما را به
چیزی فرا خواندند که به شما حیات می‌بخشد، آنان را اجابت کنید؛ و نیز: مَنْ عَمِلَ صَالِحًا
مَنْ ذَكَرَ اَوْ اٰثَرِيٍّ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰٓةً طَيِّبَةً^(۲)؛ هر کس - مرد یا زن - کار شایسته کند و مؤمن
باشد، قطعاً او را از حیات طیب زندگانی می‌بخشیم.

در این آیات، خطاب با مؤمن است، مگر مؤمنان زنده نیستند که به سوی حیات فرا
خوانده می‌شوند؟ اگر زنده‌اند چرا حیات طیب به آنان وعده داده می‌شود؟ این آیات
نشان می‌دهد، حیات طیب گسترده‌ای دارد و هر چه در حیات پیش بروی زنده‌تر
می‌شوی. هر چه به خدا و ملکوت و جبروت و لاهوت بیشتر تقرب جویی به حیات
نزدیکتر می‌شوی که: اِنَّ الدَّارَ الْاٰخِرَةَ لَهِيَ الْحَيٰوَانُ^(۳)؛ این بدان دلیل است که خدا خود
حیّ است و حیّ قیوم است و چون حیّ حد ندارد، حیات هم حدّ یقف ندارد. هر چه در
حیات پیش روی به انتها نمی‌رسی، چون حیات عین ذات حق و عین هستی اوست.
به علاوه، قرآن و پیامبر کسی را مورد خطاب قرار می‌دهند و انذار می‌کنند که به
حیات انسانی زنده باشد: لَیَنْذِرَنَّكَ اَنْ تَكُوْنُ مِنَ الْكَافِرِيْنَ^(۴)؛ تا هر کس را که
دلی زنده دارد، بیم دهد و گفتار خدا درباره کافران محقق گردد.

معمولاً کافر و مؤمن، حیّ و میت به سیاق هم آورده می‌شوند؛ اما در این آیه از حیّ و
کافر در مقابل هم استفاده شده است. مفسران گفته‌اند: قرآن از کافر استفاده کرده، چون
کافر مرده است و مؤمن زنده. پیامبر ﷺ آمده است تا فقط انسان حی را انذار کند، نه
هم حی و هم کافر را؛ چون کافر مرده است و مرده دیگر انذار ندارد؛ اما از آنجا که در
انسانیت مرده نه در حیوانیت و نباتیت، قرآن می‌فرماید احقاق قول دارد. کسی که در
انسانیت و حیوانیت و نباتیت مرده است، جزء اموات است و دیگر نه انذار دارد و نه
احقاق قول.

۱. انفال / ۲۴.

۲. نحل / ۹۷.

۳. عنکبوت / ۶۴.

۴. یس / ۷۰.

آیه دیگر را در تأیید اینکه پیامبر تنها نذیر است و مرده را زنده نمی‌کند می‌توان در سوره فاطر یافت: **ان الله يسمع من يشاء وما انت بمسمع من في القبور * ان انت الا نذير^(۱)**؛ خداست که هر که را بخواهد شنوا می‌گرداند و تو نمی‌توانی کسانی را که در قبور هستند شنواسازی. تو فقط نذیر هستی.

منظور از «من فی القبور» کیست؟ مگر پیامبر ﷺ به رسالت مبعوث شده بود تا «مسمع من فی القبور» باشد که قرآن می‌فرماید که نیستی. بنا بر باطن آیه «من فی القبور»، مردگان متحرکی هستند که از حیات فیزیکی برخوردارند. قرآن می‌فرماید تو فقط نذیر هستی و نمی‌توانی کسانی را که در انسانیت مرده‌اند، زنده کنی؛ چون احیا و اماته مختص خداست. خداست که مرده را زنده می‌گرداند؛ اگر او خواست و کسی را در انسانیت زنده کرد، آن وقت ای پیامبر ﷺ تو برای او نذیر هستی.

در یک کلام، طرف خطاب پیامبر انسان زنده است و برای چنین انسانی، دین و شریعت و کتاب و رسول آمده است. چنین انسانی است که می‌تواند به اخلاق و عرفان وارد شود و طی طریق کند؛ انسانی که در نفس عاقله و ناطقه زنده است و اندک بارقه‌ای از حیات انسانی در او وجود دارد، می‌تواند جاننش را از پایین‌ترین مرتبه عقل و حیات سیر دهد و ذره ذره به مراتب بالای آن واصل شود تا آنگاه که به بالاترین مرتبه حیات و عقل دست یابد.

۶. مقامات و میادین

همان‌طور که قبلاً گفته شد شرط لازم برای مجاهده با نفس اولاً و اصلاً «حیات» است. اگر انسان زنده، خواب است باید او را بیدار کرد؛ چرا که: **النوم اخ الموت^(۲)**؛ خواب، برزخ مرگ در زندگی است؛ خواب، غفلت و سکون است؛ باید او را بیدار کرد تا حرکت و مجاهدت را آغاز کند: **الناس نيام فاذا ما قوا انتبهوا^(۳)**؛ در عرفان این تنبیه و بیدار شدن را «يقظه» می‌گویند. خواجه عبدالله انصاری در منازل السائرین آن را مقام اول برای سالک

۱. فاطر / ۲۲، ۲۳.

۲. بحار الانوار؛ ج ۷۳، ص ۱۸۹، باب ۴۳.

۳. همان؛ ج ۴، ص ۴۳، باب ۵.

می‌داند، همو در صد میدان مقام اول را «توبه» معرفی می‌کند. ابن سینا در آخر اشارات از آن به عنوان «اراده» یاد می‌کند و امام خمینی در چهل حدیث مقام اول را از آن «تفکر» می‌داند.

انسان مجاهد و سالک الی الله، از پایین‌ترین مرتبه حیات آغاز می‌کند؛ تمام هم و غم خود را مصروف بیداری خود می‌کند؛ تمام عمر مراقب جان است؛ همواره ملازم حال حضور خود است که غفلت او را نگیرد. آن وقت منزل به منزل، موطن به موطن، مقام به مقام و میدان به میدان پیش می‌رود تا در پایان به مقام جمع قربین نوافل و فرائض نایل آید، به مقام «دنی قتللی» فکان قاب قوسین أو أدنی»^(۱) برسد، به مقام «الی ربک المنتهی»^(۲) نایل آید، به مقام انسان کامل دست یابد و به حقیقت محمدی ﷺ تقرب جوید. این ختم کار عرفان و ختم کار مجاهد در جهاد اکبر است.

سیر و صبرورت در این طریق میسر نمی‌شود مگر به تربیت نفس، و ریاضت و مجاهدت در راه شریعت و طریقت و حقیقت، که آدمی در رنج و کبد آفریده شده و رشد او هم در رنج و کبد و ریاضت است.

فناى الهی حاصل نمی‌شود مگر به بت‌شکنی، مخصوصاً شکستن بت «خود» و «من». بت خودبینی، خودخواهی، خودپسندی و خودپرستی را باید از میان برداشت. عجب و استعجاب، علو و استعلا، کبر و تکبر و استکبار، حرص و بخل و تکبر و تفاخر و ... را از جان زدود و از طریق مقام گرفتن در مقامات عرفانی (یقظه، توبه، انابه، استغفار، استعاذه، زهد و بی‌رغبتی به دنیا، صبر، رضا، شکر، توکل، صدق، اخلاص، عبودیت، قناعت و...) به مقام فناى فی الله و بقای بالله رسید.

والحمد لله رب العالمین

سید محمد موسوی بجنوردی

۴ ربیع المولود ۱۴۲۵ هـ. ق.